



A Narrational Assessment of Confrontation with Preferential Rulings^۱

Seyyed Muhammad Najafi Yazdi^۲

Abstract

The profound effect of preferred [mustabbat] in directing the religious culture of the society and preserving the divine faith and values is clear for everyone; However, some have paved steps to downplay the preferential rules of Islam on the pretext that it is not mandatory. The present article seeks to prove the hurmat [forbidden] of acting to weaken the preferential rulings through verses, narrations and reason. First, verses are presented regarding the condemnation of the repelling Divine way [sabil allah], the prohibition of the good, the prohibition of good, and the misguidance of the people, and then it quotes a group of narrations as evidence in favor of this issue; The first group: narrations that have condemned the commandment to deny and forbid the good; The second group: narrations that forbid underrating the divine commands. Then it deals with the third argument and through the rule of reason proves loath of any effort to not achieve the divine intentions and goals. Finally, the article examines the scope of the issue and the types of propaganda and encouragement contrary to the divine command, noting that one of the important fruits of this discussion can be the expression of the scope of the command to obey parents or the being necessary of the terms in trades.

Keywords: Quran, Preferential Rulings, Verses Concerning the Condemning the Weakening of Rule, Narrations of Underrating the Rules.

^۱. Date of Submit: ۳۰, September, ۲۰۲۰ and Date of Accept: ۴, March, ۲۱۲۱.

^۲. Assistant Professor of Jurisprudence and Its Principles Department, Al-Mustafa International University, Qom; (mohammadnajafi37@gmail.com).



بررسی روایی مقابله با احکام ترجیحی*

سید محمد نجفی یزدی**

چکیده

تأثیر عمیق مستحبات در جهت‌دهی فرهنگ دینی جامعه و حفظ ایمان و ارزش‌های الهی بر کسی پوشیده نیست؛ اما برخی، در کم‌رنگ کردن احکام ترجیحی اسلام به بهانه الزامی نبودن آن گام برداشته‌اند. نوشته حاضر تلاش دارد از راه آیات، روایات و دلیل عقل، حرمت اقدام در جهت تضعیف عملی احکام ترجیحی را ثابت نماید. ابتدا آیاتی در رابطه با مذمت صد عن سبیل الله، نهی از معروف، متاع خیر و اضلال مردم مطرح می‌شود و سپس گروهی از روایات را به‌عنوان شاهد در این مسئله بیان می‌کند؛ گروه اول: روایاتی که امر به منکر و نهی از معروف را نکوهش کرده‌اند؛ گروه دوم: روایاتی است که از استخفاف نسبت به احکام الهی نهی می‌کند. سپس به دلیل سوم پرداخته و از راه حکم عقل به مبعوضیت هرگونه تلاش در جهت عدم تحقق اغراض و اهداف الهی می‌پردازد و در پایان توضیحی درباره گستره مسئله و انواع تبلیغ و تشویق برخلاف حکم الهی مورد بررسی قرار گرفته و متذکر می‌شود که از ثمرات مهم این بحث می‌تواند بیان محدوده حکم اطاعت از والدین یا نفوذ شروط معاملات

باشد.

واژگان کلیدی: قرآن، روایات، احکام ترجیحی، آیات مذمت تضعیف احکام، روایات استخفاف

احکام.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۹ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۲/۱۴.

** استادیار گروه فقه و اصول، جامعة المصطفی العالمية، قم؛ (Mohammadnajfy37@gmail.com).



مقدمه

اگر واجبات و محرّمات الهی را به منزله ارکان بنای احکام رفیع دین بدانیم، احکام ترجیحی و ترحیمی دین، یعنی مستحبات و مکروهات را باید به مثابه ظرافت‌کاری این ساختمان بلند دانست که بدون آن، دارای جاذبه نیست و مقبولیت شایسته‌ای ندارد. سنت‌های دینی اعم از مستحب و مکروه، نقش عمیقی در فرهنگ دینی جامعه و افراد دارد به‌ویژه آن دسته از سنت‌ها که جزء شعائر دینی و جلوه جامعه اسلامی به حساب می‌آیند؛ مثل: سلام کردن، ساختن و رفت‌وآمد به مساجد، نماز جماعت، اذان، صلوات، زیارت مراقد ائمه اطهار علیهم‌السلام و دیگر اولیاء الهی، محافل احیاء مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مجالس عزاداری و دیگر مستحبات مهم و نمازهای مستحبی اعم از نوافل یومیه، دیگر نمازها، دعاها، مآثور و.... مستحبات با همه مراتب، دارای آثار و برکات مادی و معنوی است که آیات و روایات به آن‌ها اشاره دارد؛ مثل: برکات صدقه، دعا، صلوات، نماز جماعت، وقف و به‌ویژه آثار مادی و معنوی زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام و مجالس عزاداری آن حضرت و نیز نوافل یومیه که سبب قبول شدن نمازهای واجب و دیگر اعمال نیک و تقرب عمیق به حضرت حق می‌گردد. چه بسیار از مبانی روحی و فکری افراد جامعه که بر همین سنت‌ها استوار است؛ به‌گونه‌ای که صدمه به آن‌ها موجب تزلزل عقیده افراد بسیاری خواهد شد و به عبارت دیگر، موجودیت و سعادت معنوی انسان‌ها در گرو همین سنت‌هاست و از دست دادن آن‌ها تنها به معنی از دست دادن یک مستحب نیست؛ بلکه نابودی دین را به دنبال دارد.

به همین جهت، مقاله حاضر در صدد بیان این است که تبلیغ و تشویق مردم به مخالفت با سنت‌ها و تلاش برای تضعیف آن، شرعاً جایز نیست. تجربه ثابت کرده که بهترین راه، برای نابودی یک جامعه و تهاجم فرهنگی به آن، شروع از راه تضعیف احکام ترحیمی است؛ زیرا با این ذهنیت که این امور از اعتبار جدی برخوردار نیست و لازم‌الاجرا نمی‌باشد و انجام ندادن آن‌ها گناه به حساب نمی‌آید، می‌توان مردم را فریب داد و با تضعیف این سنت‌ها، به تخریب باورهای دینی مردم نزدیک شده و با شکستن حریم واجبات و محرّمات راه را برای نابودی احکام الزامی هموار کرد و به همین جهت و با توجه به تهاجم فرهنگی دشمن و تلاش‌های جاهلانه برخی رسانه‌ها - اگر مغرضانه نباشد - مسئله حکم دعوت و تشویق بر ضد احکام ترحیمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پس، هدف از پژوهش حاضر بررسی بیان و نیز شناساندن حکم تبلیغ و تشویق دیگران بر مخالفت کردن با احکام ترجیحی بوده و بر اساس آنچه نگارنده تحقیق کرده، این مسئله تاکنون مورد بحث قرار نگرفته است.

ادله حرمت تبلیغ و تشویق بر ترک مستحب و انجام مکروه

قبل از بیان ادله مسئله، ذکر چند نکته لازم است: (۱) مقصود از مستحب و مکروه، اموری است که استحباب آن با دلیل معتبر ثابت باشد؛ بنابراین مستحباتی که با تسامح، مستحب شمرده شده، داخل در بحث نیست. (۲) آن دسته از مستحبات که به جهت حساسیت فوق العاده، جزء شاعتر اسلامی گردیده، از محور بحث خارج است؛ زیرا اقامه شاعتر دینی واجب بوده و تبلیغ بر ضد واجبات، قطعاً جایز نیست. شاید مسئله اذان و اقامه، نماز جماعت و مانند اینها از همین امور باشد. (۳) تبلیغ و ترغیب مردم بر ضد مستحب یا مکروه اگر سبب انحراف فکری مردم شود به گونه‌ای که مستحب یا مکروه را مباح بدانند تا چه رسد به آنکه مستحب را مکروه و مکروه را مستحب بشمارند، قطعاً حرام است؛ زیرا موجب اضلال مردم و مخالف بعثت انبیاء و تبلیغ احکام و مصداق بدعت در دین است؛ هم‌چنان‌که معرفی کردن مکروه به جای حرام یا مستحب به عنوان واجب، چنین است. به عبارت دیگر، حفظ احکام الهی، حتی مستحبات و مکروهات بر همه لازم است و هیچ‌کس حق ندارد آن را تغییر و مردم را منحرف نماید. سخن در آن تبلیغ و تلاشی است که سبب انحراف فکری مردم نمی‌شود و تنها مانع اقدام آن‌ها بر رعایت مکروه یا مستحب می‌شود. (۴) هرگاه ترغیب و تشویق مردم به ترک مستحب یا عمل به مکروه، مقدمه حرام گردد و به گونه‌ای که به تدریج مردم را به حرام اندازد، داخل در عنوان اعانه بر اثم و چه بسا اعانه بر ظلم است که شرعاً و عقلاً حرام و قبیح می‌باشد؛ مثل آنکه ترغیب مردم به اختلاط زن و مرد سبب وقوع در حرام گردد. (۵) مستحب یا مکروهی که احیاناً به جهت عناوین ثانوی دیگری محکوم به وجوب یا حرمت باشد از محل نزاع خارج است؛ زیرا بحث در مورد عملی است که استحباب یا کراهت بالفعل دارد نه وجوب یا حرمت. (۶) مستحب یا مکروهی که مزاحم با مستحب یا مکروه مهم باشد، از بحث خارج است و حکم آن تابع حکم مهم خواهد بود.

ادله حرمت تبلیغ و تشویق بر ترک مستحب و انجام مکروه بر اساس سه محور «قرآن»، «روایات» و «عقل» ارائه می‌گردد.

۱. ادله قرآنی حرمت

آیات متعددی بر حرمت تبلیغ و تشویق بر ترک مستحب و انجام مکروه اشاره دارند که در قالب پنج

دسته بررسی می‌شود.

دسته اول: آیات مذمت صدّ عن سبیل الله



آیاتی که صدّ عن سبیل الله را به شدت مذمت می‌کند؛ همانند آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (انفال: ۳۵)؛ آن‌ها که کافر شدند اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خداوند منع کنند. و آیه: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا﴾ (آل عمران: ۹۹) و آیه: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عَوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (هود: ۱۸ و ۱۹) با این توضیح که «صدّ» هر چند به دو معنی لازم: «انحراف» و متعدی: «مانع شدن» آمده است (فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۱۴۲۴: ۲۷۹) اما وقتی با مفعول به و به صورت مستقیم ذکر شود مثل آیه: ﴿وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (زخرف: ۶۱ و ۶۲) و یا دارای قرینه باشد مثل آیات ذکر شده متقدم، به معنی: ممانعت از راه خداست.

کلمه «سبیل الله» به معنی: مطلق کارهای خیر و مطلوب شرعی است و شامل مستحب و مکروه نیز می‌شود و اختصاصی به جهاد نیز ندارد و لذا فقهاء عنوان «سبیل الله» در آیه مصارف زکات را (توبه: ۶۰) به همین معنی دانسته‌اند. محقق یزدی رحمته الله علیه می‌فرماید: «السابع: سبیل الله و هو جمیع سبیل الخیر... بل الاقوی جواز دفع هذا السهم فی کل قریة...». اقوی آن است که سهم سبیل الله را در هر کاری که تقرب الهی داشته باشد می‌توان مصرف کرد. اگر گیرنده نتواند بدون زکات آن کار را انجام دهد؛ بلکه حتی اگر بتواند بدون این وجه انجام دهد یا اگر بدون این وجه انجام ندهد، نیز جایز است زکات داده شود (طباطبایی، العروة الوثقی، ۱۴۲۴: ۱۲۱/۴). مراجعی که بر کتاب عروه حاشیه نوشته‌اند نیز بر این امر اذعان کرده‌اند؛ مگر اینکه آن را مقید به مصالح عامه دینی یا مصلحت نوعی یا نوعی از اهمیت شرعی نموده‌اند (همان).

گرچه اکثر آیات مذکور در مورد کفار و منافقان و شیطان است اما سیاق آیات به وضوح نشان از ذم شدید اعمال آن‌ها دارد و مذمت گسترده این افراد را به جهت عمل قبیحشان که مانع از سبیل الله می‌شدند، می‌داند و هرگز خصوصیت فاعلی آن‌ها موضوعیت ندارد.

باید توجه داشت: اینکه کفار و منافقان در صدد معارضه و تقابل با اصل دین هستند و صدّ عن سبیل الله را به همین جهت انجام می‌دهند، مانع تعمیم آیات نیست؛ به‌ویژه آیه: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نحل: ۹۴)؛ سوگندهایتان را دستاویز (فساد) در بین خودتان برنگیرید تا گامی بعد از استواری‌اش بلغزد و به‌خاطر آنکه (مردم را) از راه خدا بازداشتید (آثار) بد (آن) را بپوشید و برای شما عذاب بزرگی است.

آیه مبارکه ظاهراً خطاب به مؤمنان است و عمل مذکور را به‌عنوان صدّ عن سبیل الله، حرام و

مستحق مجازات سنگین دانسته است و متفاهم عرفی از مذمت افراد به عنوان صدّ عن سبیل الله نیز، جرم بودن نفس این اعمال است و مقتضای اطلاق آیه نیز عدم دخالت امر دیگری در آن می باشد.

دسته دوم: آیات مذمت امر به منکر و نهی از معروف

آیه: ﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (توبه: ۶۷) خداوند در این آیه مبارکه، زن و مرد منافق را به جهت آنکه امر به منکر و نهی از معروف می کنند مورد مذمت قرار داده است و سیاق آیه ظهور تام در حرمت دارد. در آینده خواهیم گفت که کلمه معروف شامل مستحب و واجب می گردد.

دسته سوم: آیات وجوب که امر به معروف و نهی از منکر

آیاتی که امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمانان واجب می کند، مثل آیه: ﴿وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۴). آیه کریمه از دو جهت دلالت بر حرمت ترویج بر ضد مستحب می کند؛ جهت اول: توصیه امر به معروف که شامل امر به مستحبات نیز می شود - آن گونه که در آینده توضیح خواهیم داد - از نظر عرف عقلا هرگز با تجویز نهی از معروف جمع نمی شود و هیچ قانون گذاری اجازه نمی دهد کسی مردم را بر نافرمانی از قانون تحریک و تشویق کند.

به راستی آیا حکیمانه است قانون گذار حکیم مردم را مثلاً دعوت به تولید ملی برای خودکفائی کند و در عین حال اجازه فعالیت و تبلیغ بر علیه آن را در میان مردم بدهد و آن را مجاز بشمارد؟ این مسئله وقتی واضح می شود که بدانیم حرمت تبلیغ بر ضد واجب و حرام، از واضحات است و نکته ای ندارد جز تنافی عقلانی میان امر به چیزی و تجویز تبلیغ بر ضد آن که به معنی نقض غرض است.

جهت دوم: مربوط به صدر آیه کریمه است که دعوت به خیر را واجب می داند که به معنی تشویق به کار مستحب است و ملازمه عرفیه میان وجوب شیء با حرمت تجویز تشویق به ضد آن، واضح است و می تواند به عنوان یک مسئله اصولی مطرح شود.

نتیجه آنکه آیه مبارکه دلالت بر حرمت هرگونه اقدامی برای مقابله با اجراء احکام دینی اعم از واجب و مستحب می کند.

دسته چهارم: آیات مذمت مناع الخیر

آیه ای است که با عنوان مناع خیر از ممانعت انجام خیر توسط دیگران مذمت می نماید مثل آیه مبارکه: ﴿وَلَا تُطْعَمُ كُلِّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٌ مَشَاءٌ بِتَمِيمٍ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمِيمٌ﴾ (قلم/۱۰ تا ۱۲) اطاعت مکن از



هر سوگند خورنده پست که عیب جو و سخن چنین منع کننده شدید است از خیر و متجاوز و گناهکار است.

واژه «منع» هر چند به معنی امتناع نیز آمده است مثل آیه: ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ (الماعون/۷) ولی سیاق آیه مبارکه و شدت مذمت مذکور در آن و شأن نزول آیه مبارکه که در مورد ولید بن مغیره و منع کردن فرزندان یا برادرزاده‌هایش از اسلام می‌باشد (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۹: ۲۲۱/۹) مؤید آن است که مناع مذکور به معنی ممانعت از انجام کار خیر توسط دیگران است هم‌چنان‌که واژه «منع» در دیگر آیات به این معنی آمده است؛ مثل آیه مبارکه: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا﴾ (اسراء/۹۴) و آیه: ﴿مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ﴾ (اعراف/۱۲) و.... واضح است که مورد آیه مخصوص عموم آن نیست؛ هم‌چنان‌که صیغه مبالغه نیز به جهت کثرت یا شدت ممانعت است و بعید به نظر می‌رسد که در اصل حکم دخیل باشد؛ همان‌گونه که دیگر فقرات آیه چنین است و هم‌چنین ظاهر آیه کریمه در صدد تقبیح و زشتی شدید تک‌تک موارد ذکر شده است نه مغبوضیت مجموعه آن‌ها به‌عنوان عام مجموعی.

دسته پنجم: آیات مذمت اضلال مردم

آیاتی که اضلال مردم را از مسیر الهی مذمت می‌کند مانند آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ (لقمان: ۶)؛ برخی از مردم سخن لهو و سرگرم‌کننده را می‌خرند تا (مردم را) از راه خداوند منحرف کنند؛ بدون آگاهی و راه خدا را مسخره می‌گیرند، برای ایشان عذابی خوارکننده است.

شأن نزول آیه کریمه در مورد نصر بن حارث است که برای تجارت به کشور ایران می‌آمد و اخبار آنان را تهیه کرده و برای قریش بازگو می‌کرد و می‌گفت: اگر محمد ﷺ داستان عاد و ثمود را برای شما می‌گوید من داستان رستم و اسفندیار و داستان پادشاهان ایران را به شما می‌گویم. با این کار او مردم سرگرم می‌شدند و شنیدن قرآن را رها می‌کردند (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۹: ۸ - ۴۹۰/۷). در تفسیر قمی در روایت ابوالجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که آیه درباره نصر بن حارث است (القمی، تفسیر القمی، ۱۳۸۷: ۱۶۱/۲). برخی نیز آیه را در مورد مردی می‌دانند که کنیزی آوازه‌خوان خریده بود تا روز و شب برایش آوازه‌خوانی کند (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۹: ۸ - ۴۹۰/۷).

آیه مبارکه بر حرمت شدید سرگرم کردن مردم به جهت انحراف آن‌ها از راه خدا دلالت دارد؛ خواه اضلال از طریق آنچه در مورد نصر بن حارث بود یا با وسائل حرام مثل غنا و آوازه‌خوانی؛ زیرا ضلالت شامل انحراف فکری و عملی یعنی ممانعت از مسیر حق است و منحصر در انحراف عقیدگی نیست؛

به همین جهت معصیت خداوند نیز ضلالت است. خداوند می فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (الاحزاب: ۳۶)؛ هر که خدا و رسول او را نافرمانی کند به گمراهی آشکار دچار شده است.

کلمه «سبیل الله» نیز شامل همه ابواب طاعات و احکام شرعی می شود؛ از جمله: کارهای ترجیحی یعنی مستحب و مکروه. عنوان «لهو الحديث» بر غنا تطبیق شده است. در صحیحۀ محمد بن مسلم آمده است امام باقر علیه السلام فرمودند: «الغنا مما وعد الله عليه النار»؛ غنا از اموری است که خداوند وعده جهنم به آن داده است. سپس حضرت آیه را تلاوت نمود (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۳۰۵/۱۷).

در جمله: «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، یا «لام» برای عاقبت است؛ مثل آیه: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا» (قصص: ۸) و یا «لام» غرض بوده که در این صورت نیز وقتی کسی بداند عمل او سبب گمراهی می شود و با این حال آن را انجام دهد، تعبیر مذکور صحیح است و لذا به کسی که می داند مواد مخدر، جوانان را فاسد می کند اما او به قصد امرار معاش آن را می فروشد گفته می شود: تو با این کار، خودت می خواهی جوانان را به فساد بکشانی، علاوه بر آنکه عرفاً نیز خصوصیتی بر قصد در این گونه موارد نیست و مهم نتیجه و آگاهی از آن است و لذا در روایات متعدد، آیه مبارکه بر غنا تطبیق شده است با آنکه خواننده غنا چه بسا برای گمراه کردن از مسیر الهی، اقدام نمی کند.

بنابراین آیه مبارکه دلالت بر حرمت هرگونه اقدامی جهت دور کردن مردم از مسیر الهی و اطاعت خداوند می کند؛ خواه احکام الزامی باشد یا ترجیحی.

۲. ادله روایی حرمت

چند گروه از روایات دلالت بر حرمت تبلیغ و ترویج بر علیه احکام ترجیحی یعنی مستحبات و مکروهات می کنند که در ذیل به آنها اشاره می گردد.

گروه اول: روایات مذمت امر به منکر و نهی از معروف

در این گروه به سه روایت اشاره می گردد و بررسی سندی و دلالتی آن ارائه می شود.

روایت اول: مرحوم کلینی با سند خود از امام صادق علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «چگونه اید آن گاه که زنان شما فاسق و جوانان فاسد شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید؟ عرض شد: آیا چنین خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: آری و بدتر از این خواهد بود؟»



«کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؟» چگونه‌اید آن‌گاه که مردم را به کار زشت امر کنید و از کار نیک نهی نمایند؟! عرض شد: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از آن نیز خواهد شد!
«کیف بکم اذا رأیتم المعروف منکراً و المنکر معروفاً»، چگونه‌اید وقتی کار خیر و نیک را ناپسند و کار ناپسند را نیک بدانید! (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۱۱/۳۹۶).

حدیث مذکور از جهت سند از ثلاثیات شیخ کلینی است که با سه واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و این نکته خود بر ارزش حدیث به جهت کم بودن واسطه‌ها می‌افزاید. ایشان حدیث را از علی بن ابراهیم - از اجلاء ثقات - و او از هارون بن مسلم - از اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السلام و ثقه (نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۲۷: ۲۶۰) - و او از مسعدة بن صدقه و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. مسعدة از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام (نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۲۷: ۴۱۵) و از اهل سنت است (الطوسی، رجال طوسی، ۱۳۸۱: ۱۳۷) و دارای ۱۳۹ حدیث در کتب اربعه می‌باشد (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۱۹/۱۴۸).

در مورد مسعدة از جهات گوناگون بحث شده است زیرا شخصیت دیگری به نام مسعدة بن زیاد نیز هست که نجاشی به‌عنوان: الربعی معرفی می‌کند و توثیق می‌کند (نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۲۷: ۴۱۵) و برخی احتمال داده‌اند مسعدة سه نفر باشند؛ یکی مسعدة بن زیاد از اصحاب امام صادق علیه السلام که ثقه است و دیگری مسعدة بن صدقه از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و دیگری مسعدة بن صدقه از اصحاب امام باقر علیه السلام که شیخ طوسی مطرح کرده و او را عامی شمرده است.

مرحوم خویی این نظر را که مسعدة بن صدقه دو نفر باشد، تقویت می‌کند؛ یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام و دیگری از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام که عامی است و مؤید این مطلب را دو نکته ذکر می‌کند:

۱. نجاشی در مورد نفر دوم آن را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام شمرده است و از حضرت باقر علیه السلام نامی نبرده است.

۲. هارون بن مسلم که از مسعدة بن صدقه نقل می‌کند، وی از سعد بن عبدالله (متوفی ۳۰۰ هـ.ق) و عبدالله بن جعفر حمیری که در طبقه سعد است روایت می‌کند و بعید است که این دو بتوانند از اصحاب امام باقر علیه السلام با یک واسطه نقل کنند. (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۱۹/۱۵۲)
برخی مثل آیت الله بروجردی و محقق داماد و آیت الله زنجانی مدظله‌العالی، احتمال اتحاد این دو را تقویت کرده‌اند و آیت الله بروجردی، نام اصلی مسعدة مذکور را مسعدة بن صدقه بن زیاد می‌دانست

که گاهی به پدر و گاهی به جد منسوب و مسعدة بن زیاد می‌گفته‌اند و هارون بن مسلم از مسعدة روایاتی فراوانی دارد که گاهی به‌عنوان مسعدة بن زیاد و گاهی به‌عنوان مسعدة بن صدقه یاد کرده است. به هر حال اگر این دو را یک نفر بدانیم مسعدة بن صدقه توثیق می‌شود؛ زیرا وی همان مسعدة بن زیاد است که نجاشی صریحاً او را توثیق کرده است و اگر اتحاد احراز نشد، افرادی مثل آیت‌الله خوئی او را از آن جهت که از روایان تفسیر قمی و کامل الزیارات است توثیق می‌کند که به‌نظر می‌رسد این مبنا نیز کامل نیست و در محل خودش بحث شده است و ایشان نیز از این نظر در اواخر نسبت به کامل الزیارات عدول کرده‌اند (محسنی، بحوث فی علم الرجال، ۱۳۷۹: ۶۹). برخی مانند آیت‌الله تبریزی قدس سره مسعدة را از این جهت که از معاریف است و روایان معروف اگر قدحی در مورد آن‌ها وارد نشده باشد عادل هستند؛ زیرا اگر افراد معروف، گناه علنی داشته باشند، به‌سرعت منتشر می‌شود و عدم انتشار چنین قدحی علامت ستر و عفاف اوست و ستر و عفاف در روایات علامت عدالت است. برخی از اهل سنت نیز در کتب خود به این نظر ملتزم شده‌اند.

به هر حال اگر این قرینه نیز مورد تردید باشد، کثرت روایت اجلاء مثل هارون بن مسلم دلیل بر وثاقت وی می‌باشد. بلکه تتبع در روایات وی نیز همین مسئله را تأیید می‌کند. مرحوم مجلسی اول در مورد مسعدة بن صدقه می‌گوید: «آنچه از روایات وی در کتاب‌ها به‌دست می‌آید، آن است که وی ثقه است؛ زیرا تمامی روایات وی در نهایت متانت و موافق روایت ثقات است و به همین جهت است که طائفه امامیه به روایات وی عمل کرده‌اند»؛ سپس می‌افزاید: «اگر اخبار او تتبع شود، روایات او از روایانی مانند جمیل بن دراج و حرز محکم‌تر و قوی‌تر است» (مجلسی الاول، روضة المتقین، بی‌تا، ۲۲۶/۱۴).

به هر حال، قرائن از وثاقت وی حکایت می‌کند؛ به‌ویژه آنکه روایت مورد بحث در کتاب شریف الکافی نقل شده است و عده‌ای احادیث کتاب مذکور را به‌علت قرآنی صحیح می‌دانند که مهم‌ترین آن‌ها شهادت کلینی قدس سره به صحت احادیث کتاب خودش می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که محقق اصولی مشهور مرحوم نائینی مدعی بود، تشکیک در صحت احادیث الکافی، حرفه فرد عاجز است (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۸۷/۱)؛ هرچند این مسئله مورد بحث جدی است؛ به‌ویژه جمله اخیر که به‌نظر می‌رسد مسئله بر عکس ادعای مذکور باشد. حاصل بحث آنکه روایت مذکور از نظر سند تام است.

اما از جهت دلالت: حدیث مذکور امر به منکر و نهی از معروف را مورد مذمت شدید قرار



می دهد. استدلال به این فقره نیازمند بیان سه نکته است:

نکته اول: جمله مذکور مفید حرمت امر به منکر و نهی از معروف است؛ زیرا اولاً، پیامبر گرامی ﷺ این عمل را بعد از مذمت ترک امر به معروف و نهی از منکر بیان نمود که می دانیم ترک آن دو حرام است؛ ثانیاً، اصحاب نیز به شدت از آن تعجب کردند که با محض کراهت سازگاری ندارد. موید حرمت و بلکه دلیل آن می تواند آیه کریمه ۶۷ سوره توبه باشد که خداوند متعال، امر به منکر و نهی از معروف را از صفات مردان و زنان منافق برشمرده است؛ «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (توبه: ۶۷)؛ مردان و زنان منافق برخی از یکدیگر هستند، آن‌ها به زشتی فرمان می دهند و از کار خیر نهی می کنند، دست‌های خود را می بندند، خدا را فراموش کردند و خداوند ایشان را فراموش کرد، همانا منافقین همان فاسقان هستند.

سیاق و لحن آیه مبارکه ظهور در حرمت اعمال منافقان دارد و واضح است که مذمت مذکور برای نفس آن اعمال است نه آنکه مقید به فاعل آن.

نکته دوم: واژه «معروف»، شامل مستحبات نیز می شود و منحصر در واجبات نیست، زیرا در عرف و لغت و استعمالات، دارای معنای عام است. راغب اصفهانی می گوید: «والمعروف اسم لكل فعل يعرف بالعقل او الشرع حسنه و المنکر ما ينکر بهما»؛ معروف، نام هر کاری است که از نظر عقل یا شرع نیکو باشد و منکر چیزی است که از نظر عقل یا شرع ناپسند باشد (الراغب الاصفهانی، المفردات، ذیل عرف، بی تا، ۵۱۰؛ معجم الوسیط، ۱۳۷۸: ۵۹۵). ابن اثیر می گوید: «قد تکرر ذکر المعروف فی الحدیث و هو اسم جامع لكل ما عرف من طاعة الله و التقرب الیه و الاحسان الی الناس و کل ما ندب الیه الشر و نهی عنه من المحسنات و المقبحات» (ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث: ذیل عرف، ۱۴۲۲: ۸۹۷/۳).

در موارد استعمال قرآنی و حدیثی این واژه نیز در هر دو مورد واجب و مستحب به کار رفته است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می شود:

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» (البقره: ۲۳۵)؛ خداوند می داند که شما آن‌ها - بانوان معتده - را یاد می کنید ولی با آن‌ها در پنهانی وعده نگذارید مگر آنکه سخن نیکو بگوئید. در صحیح حلبی حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ قول معروف را کنایه از

خواستگاری کردن دانسته است و فرموده: «و یعنی بقوله: الان ان تقولوا قولاً معروفاً، التعريض بالخطبه عقده النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله» (قمی مشهدی، تفسیر كنز الدقائق، ۱۳۶۷: ۳۵۹/۲).

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ﴾ (البقره: ۲۶۳)؛ سخن نیکو و آرمزش بهتر است از آن صدقه‌ای که آزار در پی داشته باشد و خداوند بی‌نیاز و بردبار است. در حدیثی نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: درخواست سائل را قطع نکنید و بگذارید تقاضایش را بگوید؛ سپس با آرامش و نرمی یا به بخشش اندک و یا به رد زیبا پاسخ دهید؛ همانا گاهی کسی - به صورت سائل - در می‌آید که از جن و انس نیست - فرشته است - تا ببیند شما نسبت به آنچه خداوند در اختیار شما نهاده چه می‌کنید (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۹: ۳۷۵/۱).

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۱۴)؛ هیچ خیری در نجوا و سخنان پنهانی آن‌ها نیست مگر کسی که به صدقه یا کار نیک، اصلاح میان مردم، دستور دهد، هر که به جهت رضایت خداوند چنین کند به زودی به او پاداش بزرگ خواهیم داد. در صحیحۀ ابراهیم بن عبدالحمید حضرت صادق ﷺ، معروف را به قرض دادن تطبیق نمود (کلینی، الکافی، ۱۳۸۷: ۱۳۴/۴).

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبِيَعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفَنَّ وَلَا يُزْنِبَنَّ وَلَا يُقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِبَنَّ بَيْهَتَانِ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعُهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه: ۱۲)؛ ای پیامبر، آنگاه که بانوان مؤمن نزد تو آمده تا با تو بیعت کنند، بر اینکه شرک نوزند... و در کار معروف نافرمانی تو را نکنند با آن‌ها بیعت نما. در صحیحۀ ابان آمده است: امام صادق ﷺ فرمود: ام حکیم همسر عکرمه به پیامبر ﷺ گفت: یا رسول الله! آن معروف که خداوند به ما دستور داده که با شما در مورد آن نافرمانی نکنیم چیست؟ حضرت فرمود: بر صورت - خود - سیلی زنید و صورت خود را خراش ندهید و موی خویش را نکنید و گریبان چاک ندهید، لباس سیاه نبوشید و صدا به او یلا بلند نکنید... (کلینی، الکافی، ۱۳۸۷: ۵۲۷/۵).

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۴)؛ باید از شما گروهی باشند که دعوت به خیر کرده و امر به معروف و نهی از منکر کنند.



به طور کلی تمامی آیاتی که سخن از امر به معروف می‌کنند، دلیل است بر آنکه معروف، اعم از واجب و مستحب است و به همین جهت فقهاء امر به مستحب را داخل در عنوان امر به معروف دانسته‌اند؛ هرچند آن را مستحب می‌دانند. صاحب جواهر قدس سره بعد از تأیید سخن صاحب شرایع که معروف را به واجب و ندب تقسیم می‌کند می‌فرماید: «مدح و ثنائی که در قرآن و سنت برای آمرین به معروف شده است شامل آمرین به واجب و مستحب هر دو می‌شود...»؛ بلکه در ادامه کلام می‌افزاید: «اگر اجماع بر استحباب و عدم وجوب در مورد امر به مستحب نبود، امکان داشت که فتوای به وجوب امر به مستحب داد هرچند امثال آن واجب نباشد (نجفی، جواهر الکلام، ۱۳۶۵: ۳۶۳/۲۱).

بنابر آنچه گفته شد: حدیث مذکور بر حرمت نهی از معروف دلالت می‌کند. از نظر عرف نیز، استحباب امر به مستحبات با تجویز نهی از آن تنافی دارد و هیچ قانون‌گذاری هرگز با وجود تشویق مردم به کار خیر، اجازه تشویق و دعوت مردم را به ضد آن نمی‌دهد. تذکر این نکته نیز سودمند است که ذیل حدیث مذکور که پیامبر گرامی، منکر دانستن معروف و معروف شمردن منکر را بدتر از نهی از معروف و امر به منکر شمرد، دلالت بر مغبوضیت شدید و استحقاق عقوبت در اثر این طرز فکر است؛ خواه این انحراف فکری به معنی تلقی مردم در اثر آداب و رسوم و تقلیدها ناهنجار و پیروی از هوی و هوس باشد و یا در اثر تحلیل‌ها غلط که به جهت دوری از قرآن و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و ادله ناصواب و شبهات واهی باشد که سبب خذلان الهی و انحراف فکری ایشان شده باشد.

نکته سوم: امر و نهی در آیه مبارکه و حدیث شریف شامل هرگونه اقدام آگاهانه که به قصد تحریک و تشویق دیگری باشد می‌گردد؛ زیرا امر به معنی طلب کاری از دیگر است (فیومی، المصباح المنیر، ۱۹۲۸: ۲۹) و نهی به معنی منع و زجر از چیزی است (راغب اصفهانی، مفردات راغب، بی تا، ۷۲۵). اصولیون نیز امر و نهی را به همین معنی گرفته‌اند.

راغب در مفردات تصریح می‌کند که امر و نهی گاهی با قول و گاهی با غیر آن محقق می‌شود (راغب اصفهانی، مفردات راغب، بی تا، ۷۴). فقها نیز در مبحث امر به معروف و نهی از منکر، آن را به دو مرتبه لسانی و یدی تقسیم کرده‌اند.

بنابراین وجوب امر به معروف و حرمت امر به منکر، شامل هرگونه سخن یا عملی به قصد تحریک و وادارکردن دیگری می‌شود خواه با دستور لفظی یا نوشتاری یا اشاره یا هر عملی که به قصد تحریک

شخص به طرف کاری باشد و مؤید مسئله آنکه، تقابل امر و نهی و اینکه نهی به وضوح به معنی منع و زجر است که منحصر در لسانی نیست، می باشد. شاید به همین جهت است که امر و نهی به مواردی که لفظی در کار نیست، اطلاق شده است، همانند نسبت امر به «شیطان» در آیه: ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ (نور: ۲۱) و به «نفس» مثل: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ (یوسف: ۵۳) و به «نماز» مثل: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (هود: ۸۷) و به «خواب» مثل: ﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا...﴾ (طور: ۳۲) و در حقیقت امر به معنی «دعوت» است که با قول و نقل محقق می شود.

در مورد نهی نیز گاهی به «نفس» نسبت داده شده است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَعَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (نازعات: ۴۰) و گاهی به «نماز» مثل: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (العنکبوت: ۴۵). به هر حال یا عنوان نهی و امر حقیقتاً بر امر و نهی عملی صادق است و به معنی وادارکردن و تحریک و یا مانع شدن می باشد و یا حداقل در بحث امر به معروف و نهی از منکر و بالعکس به تناسب حکم و موضوع و غرض از حکم و به ویژه با توجه به روایات باب امر به معروف و نهی از منکر به معنی اعم می باشد.

صاحب جواهر می فرماید: «بر کسی که روایات مذکور و امور دیگری را که ذکر کردیم در نظر بگیرد، پوشیده نیست که مقصود امر به معروف و نهی از منکر، وادارکردن به آن است با ایجاد معروف و اجتناب از منکر نه مجرد سخن». سپس به بیان اشکال و جواب در مسئله می پردازد و می گوید: «ولی آنچه از روایات و فتاوی که دلالت می کرد بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر به قلب و زبان و دست محقق می شود، صریح است در اینکه مقصود وادارکردن مردم است بر معروف و اجتناب از منکر... (نجفی، جواهر الکلام، ۱۳۶۵: ۳۸۱/۲۱ - ۳۸۲).

روایت دوم: حسین بن سعید در کتاب الزهد به سند خود از امام صادق علیه السلام: «ویل لمن يأمر بالمنكر و ينهى عن المعروف» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۱۶/۱۲۲).

حدیث مذکور از جهت دلالت، حرمت امر به منکر و نهی از معروف را می رساند؛ زیرا کلمه «ویل» ظهور در حرمت دارد. از نظر سند قابل تأمل است؛ زیرا حسین بن سعید اهوازی هرچند از اجلاء راویان شیعه است اما ایشان حدیث را از عثمان عیسی و او از فرات بن احنف، روایت کرده است. عثمان بن عیسی روای ابو عمرو عامری هرچند در ابتدا از ثقات و وکلای موسی بن جعفر علیه السلام بود اما بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام منحرف شد و با عده ای مکتب انحرافی وقف را بدعت نهاد



و عده فراوانی را منحرف کرده و مشمول نفرین و لعنت‌های مکرر امام رضا علیه السلام شد. نجاشی در مورد وی می‌گوید: وی بزرگ واقفه و شخصیت آن‌ها بود و یکی از وکلایی است که اموال موسی بن جعفر علیه السلام را تصاحب کرد (نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۲۷: ۳۰۰) البته برخی توبه او را روایت کرده‌اند (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۱۱/۱۱۷) که نه تنها ثابت نیست، بلکه بسیار بعید نیز است؛ زیرا اگر واقعاً وی توبه کرده باشد، این توبه حتماً منتشر می‌شد و لرزه بر ارکان مذهب وقف می‌انداخت و تنها از برخی از افراد غیر ثقه، حکایت نمی‌شد. به نظر نویسندگان نه تنها وی بعد از ابداع مکتب وقف، دیگر ثقه نیست بلکه از دروغگویان بزرگ می‌باشد که کمتر دروغ‌گویی به پای او می‌رسد و لذا عده‌ای از بزرگان، روایات او را با این توجیه که قبل از وقف و انحراف او بوده، پذیرفته‌اند. علاوه بر عثمان بن عیسی، فرات بن احنف نیز ثقه نیست. شیخ طوسی او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام شمرده و می‌گوید: وی متهم به غلو و تفریط است (الطوسی، رجال الطوسی، ۱۳۸۱: ۹۹) و گویا کلام وی برگرفته از سخن ابن غضائری بوده که وی را عالی و کذاب می‌دانست (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۱۳/۲۵۳). با این حال علامه از ابن عقیقی نقل کرده است که وی فردی زاهد و تارک دنیا بود (همان).

هرچند تضعیف به جهت غلو، به جهت اختلاف و حساسیت‌های فراوان در آن، نمی‌تواند مستند محکمی باشد؛ به‌ویژه از مثل ابن غضائری که در این مورد بسیار حساس و تند است. اما به جهت سخن ابن عقیقی می‌تواند مؤید حسن حال او باشد؛ به‌ویژه آنکه کلینی قدس سره مکرر از وی حدیث نقل کرده است. با این همه اعتماد کامل بر حدیث وی مشکل می‌باشد.

روایت سوم: روایت کلینی به سند خود از امام صادق علیه السلام: «مردی خشمی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله به من از برترین عمل اسلام خبر دهید؟ فرمود: ایمان به خداوند، پرسید: سپس چه؟ فرمود: صلح رحم، پرسید: سپس چه؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. آن مرد گفت: فآخبرنی ای الاعمال ابغض الی الله، کدام عمل نزد خداوند مبعوضترین است؟ حضرت فرمود: شرک به خداوند، پرسید: سپس چه؟ فرمود: قطع رحم، پرسید: سپس چه؟ فرمود: الامر بالمنکر والنهی عن المعروف» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۱۶/۱۲۱).

این حدیث از نظر مدلول، بر حرمت نهی از معروف و بلکه به‌عنوان مبعوض‌ترین اعمال بعد از شرک و قطع رحم دلالت می‌کند.

از نظر سند دارای سه طریق است در سند اول: عبدالله بن محمد است که یا عبدالله بن محمد بن

خالد یا عبدالله بن محمد بن طلحه می باشد که مجهول است؛ مگر آنکه نقل ابان را که از اصحاب اجماع بوده، دلیل بر وثاقت وی بدانیم که مشکل است. بقیه رجال حدیث: حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعه هر چند واقفی هستند اما توثیق شده اند و وجود عده ای با تعبیر عن غیر واحد در این مورد جای اندک درنگی دارد که قابل توجه نیست. اما ابان بن عثمان، از اصحاب اجماع است.

سند دوم کلینی عبارت است از محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن طلحه بن زید عن ابی عبدالله علیه السلام (همان). دو نفر از رجال این سند مورد مناقشه هستند، یکی محمد بن سنان که به شدت مورد خلاف است؛ هر چند اعتبار وی بعید نیست و دیگری طلحه بن زید که عامی است و توثیق نیز ندارد جز آنکه شیخ طوسی در مورد وی گفته است: «له کتاب معتمد» (خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۳۶۹: ۱۶۳/۹) و عده ای مثل آیت الله خوئی قدس سره این را دلیل وثاقت وی شمرده اند (همان).

سند سوم حدیث را برقی در کتاب المحاسن ذکر کرده است که عبارت اند از: عن ابیه عن محمد بن سنان و عبدالله بن مغیره عن طلحه بن زید عن ابی عبدالله (همان). این سند از دو سند قبلی بهتر است و تنها مشکل آن طلحه بن زید که عامی است و توثیق ندارد؛ اما برخی عبارت شیخ طوسی را دلیل بر وثاقت وی دانسته اند؛ همان گونه که گذشت.

اگر تعدد اسناد و منابع و نقل کلینی ره و توافق متن روایت - در فقره مذکور - با دیگر روایات را مورد توجه قرار دهیم چه بسا سبب اطمینان به صدور آن گردد.

گروه دوم: روایات نهی از استخفاف و تهاون

تعدادی از روایات از استخفاف و تهاون به احکام و اوامر الهی نهی می کند.

روایت اول: مرحوم کلینی با سند خود از مسعدة بن صدقه روایت می کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا زناکننده را کافر نمی نامیم ولی تارک الصلاه را کافر می نامیم؟ حضرت فرمود: چون زناکار و شبیه آن، این کار را تنها به جهت غلبه شهوت انجام می دهد؛ اما تارک الصلاه تنها به جهت استخفاف و سبک شماری نماز، آن را رها می کند؛ زیرا زناکاری را نمی یابی مگر آنکه از زنا لذت می برد ولی کسی که نماز را رها می کند به جهت لذت ترک نماز نیست. فاذا نفیت اللذة وقع الاستخفاف و اذا وقع الاستخفاف وقع الکفر؛ و چون لذتی در کار نبود، استخفاف و سبک شماری خواهد بود و هرگاه استخفاف رخ دهد کفر خواهد بود (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۴/۴). سپس حضرت در پاسخ به این سؤال که چرا زنا و شرب خمر، استخفاف نیست اما ترک نماز استخفاف



است؟ فرمودند: «هر چه - از گناه - که خود را وارد آن کنی بدون آنکه انگیزه‌ای - نفسانی - باشد و شهوتی بر تو غلبه نکرده باشد همان گونه که در زنا و شرب خمر است برخلاف ترک نماز که خود را به آن دعوت می‌کنی با آنکه شهوتی در کار نیست پس این استخفاف و سبک‌شماری است و همین فرق میان آن دو یعنی ترک نماز و زنا و شرب خمر است.

حدیث مذکور را صدوق رضی الله عنه نیز با سند خود از مسعده روایت نموده است. (همان)

سند حدیث: «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة» است که همگی معتبر و از ثقات می‌باشند، و در مورد مسعده و اعتبار وی نیز قبلاً توضیح داده شد. و اما از نظر دلالت، حدیث مذکور به خوبی دلالت بر حرمت استخفاف به احکام الهی می‌کند؛ بلکه حرمت آن چنان سنگین است که از آن به کفر تعبیر شده است: «و اذا وقع الاستخفاف وقع الکفر». روایت دوم: شیخ طوسی با سند خود از امام باقر رضی الله عنه روایت: «مردی نزد حضرت آمد و گفت: موشی درون مشک روغن و زیتون افتاده است؛ نظر شما در مورد خوردن آن روغن چیست؟ حضرت فرمود: نخور؛ آن مرد گفت: موش نزد من ارزش‌تر از آن است که به خاطر آن از خوراکی خود دست بردارم! حضرت فرمود: تو موش را سبک نشمردی بلکه دین خود را سبک شمردی؛ انک لم تستخف بالفاره و انما استخففت بدینک؛ خداوند مردار از هر چیزی را حرام کرده است» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۲۰۶/۱).

سند روایت عبارت‌اند از: «محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن عیسی الیقظینی عن النضر بن السوید عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی جعفر رضی الله عنه». همه راویان این سند از ثقات هستند به جز عمرو بن شمر که مورد اختلاف بوده، هر چند اعتبار وی قوی است. در این روایت، استخفاف به دین، مورد مذمت شدید قرار گرفته، بلکه قبح آن مسلم انگاشته شده و به آن استناد شده است.

روایت سوم: مقبوله عمر بن حنظله است که حضرت صادق رضی الله عنه در حدیثی طولانی فقیه را مرجع مردم در اختلاف قرار داده و تأکید می‌نماید که به داوری او رضایت دهند؛ «فانّی قد جعلته علیکم حاکماً؛ من او را بر شما حاکم قرار دادم. فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ؛ و هرگاه او به حکم ما داوری کرد و از او نپذیرد، تنها به حکم خدا استخفاف کرده و بر ما ردّ نموده است؛ و الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حد الشرک بالله؛ و هر که بر ما ردّ کند، بر خداوند رد کرده و این به اندازه شرک به خداوند است» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۱۳۷/۲۷).

در این حدیث مشهور که به مقبوله شهرت دارد، حضرت صادق علیه السلام امتناع از قبول داوری فقها را استخفاف به حکم الله برشمرده و برای حرمت آن به این عنوان استناد نمود؛ پس هرآنچه مصداق استخفاف به حکم خداوند باشد، حرام است.

روایت چهارم: مرسله شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام است که حضرت، یکی از علائم زنازاده را استخفاف به دین معرفی می‌نماید: «ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البيت و ثانيها ان يحنّ الى الحرام الذي خلق منه و ثالثها الاستخفاف بالدين و رابعها سوء المحضر للناس...» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۳۴۴/۱۵)

حدیث مذکور گرچه مرسله است اما در کتاب من لایحضره الفقیه آمده که مرحوم صدوق به شدت آن را معتبر و صحیح دانسته و گذشته از آن، از مرسلات جزمی صدوق بوده که عده‌ای به اعتبار آن ملتزم به این روایت شده‌اند.

سیاق حدیث نیز بیانگر علائم حرام است و می‌فهماند که استخفاف به دین امری به شدت مذموم است که علامت حرام‌زاده بودن می‌باشد.

روایت پنجم: شیخ صدوق از حضرت رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوار خود از امیرالمؤمنین علیه السلام و ایشان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: «اخاف علیکم استخفافاً بالدين و...» من بر شما از سبک‌شمردن دین واهمه دارم (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۳۰۸/۱۷). سیاق حدیث مؤید جدی جهت فهم حرمت از فقره اول می‌باشد و مؤید مسئله آنکه در روایات فراوان در مورد استخفاف به امور محترم در شریعت تهدید شده است مثل استخفاف به نماز و مؤمن (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۲۷۲/۱۲)، فقیر مسلمان (همان، ۲۶۶)، پیرمرد مؤمن (همان، ۹۸)، بدهی (همان، ۳۰۸/۱۷)، واجبات (همان، ۳۶۰/۲۸)، حج (همان، ۳۲۱/۱۵)، پیامبران و ائمه علیهم السلام (همان، ۸۷)، حدود الهی (همان، ۱۱۷/۲۸)، طاعات الهی (همان، ۳۱۳/۱۵) و اولیاء الهی (همان، ۳۰۶).

برای استدلال به این روایات بیان سه نکته ضروری است:

نکته اول: آیا مفاد روایات مذکور، حرمت استخفاف به تمامی احکام الهی است؛ حتی مستحبات و مکروهات یا آنکه این حرمت منحصر در احکام الزامی است؟ در پاسخ باید گفت: تعابیری که در روایات به کار رفته است همگی مؤید حرمت استخفاف به همه احکام الهی است و اینکه احکام الهی از آن جهت که حکم خداوند است نباید مورد تحقیر و سبک‌شماری قرار گیرد. تعابیری مانند استخفاف وقتی آمد کفر می‌آید که در معتبره مسعده بود؛ یا استخفاف به دین که در روایت دوم آمده بود و



همچنین استخفاف به حکم الهی که در مقبوله ذکر گردید و یا استخفاف به دین که در حدیث چهارم و پنجم بیان شد، همگی نشان از تعمیم حکم نسبت به همه احکام می‌دهد.

نکته دوم: استخفاف چیست؟ و آیا همه مراتب آن حرام است؟ در پاسخ باید گفت: استخفاف آن‌گونه که در لغت آمده است به معنی سبک و ناچیز شمردن است. زمخشری می‌گوید: «استخف به: استهان به» (زمخشری، اساس البلاغه، ۱۴۲۷: ۱۷۰)؛ استخفاف کرد به آن چیز، یعنی ناچیز شمرد. ابن منظور می‌گوید: «استخف به: اهانه، و استخف فلان بحقی اذا استهان به» (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۷: ۸۰/۹)، استخفاف کرد به آن، سبک شمرد و فلانی نسبت به حق من استخفاف کرد یعنی آن را سبک و ناچیز شمرد.

ریشه لغوی آن «خفیف» به معنی سبک‌بودن در مقابل «ثقیل» است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «تخففوا تلحقوا» (سید رضی، نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۶، خطبه ۲۱). سبک شماری احکام الهی گاهی همراه با انکار آن است که اگر از روی آگاهی باشد، می‌تواند سبب کفر و ارتداد گردد؛ این مرتبه از موضوع اکثر روایات خارج است.

اما اگر معتقد به حکم خداوند باشد، اما در دل آن را ناچیز و حقیر شمارد به‌گونه‌ای که ارزش اقدام ندارد و از جهت بی‌اعتنایی و اهمیت نداشتن - و نه مقدم‌بودن برخی خواسته‌های نفسانی - آن را رها کند این استخفاف است. لذا فقها برخی تهدیدات و عقوبت‌هایی را که بر ترک برخی اعمال وارد شده است که نمی‌توان آن‌ها را واجب دانست، به‌صورت استخفاف حمل می‌کنند؛ مثلاً صاحب وسائل حدیثی را که می‌گوید: هر که یک جمعه بر او بگذرد و در آن سوره قل هو الله احد را نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده است، ایشان می‌گویند: این حدیث و امثال آن حمل می‌شود بر کسی که آن را از روی استخفاف ترک کند یا منکر فضیلت آن باشد (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۲۲۳/۶) و شاید از همین موارد باشد حدیثی را که امام صادق علیه السلام در مورد کسی که آنقدر نافله از او فوت شده که نمی‌تواند قضا کند فرمود: «اگر این مشغول‌بودن به‌جهت پیداکردن مخارج ضروری یا دنبال برآوردن نیاز مؤمن بوده است اشکالی ندارد؛ اما اگر به‌جهت جمع مال و مشغول به‌آن‌شدن از قضای نماز - نافله - مانده است، باید قضا کند؛ والا لقی الله و هو مستخف متهاون مضیع لحرمة رسول الله صلی الله علیه و آله...؛ و گرنه او خدا را ملاقات می‌کند در حالی که سبک شمرنده و سستی‌کننده و ضایع‌کننده احترام رسول الله صلی الله علیه و آله است» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۳۸: ۷۶/۴).

محقق یزدی در بحث نماز جماعت و استحباب مؤکد آن می‌گوید: «لا يجوز تركها رغبة عنها او

استخفافاً بها...» (طباطبایی، العروة الوثقی المحشی، ۱۴۲۴: ۱۱۳/۳) جایز نیست رهاکردن نماز جماعت از روی بی‌رغبتی یا سبک‌شمردن آن و پانزده مرجع که به عروه حاشیه زده‌اند، کسی تعلیقه بر آن نزده است.

آیت‌الله خوئی قدس سره نیز بعد از بیان کراهت ترک نماز جماعت بدون عذر به‌ویژه به صورت مستمر می‌گوید: «ما لم یکن رغبة عن فضلها الضروري او استحقاراً و استخفافاً بشأنها و الا فلا اشکال فی عدم الجواز بهذا العنوان كما اشار اليه فی المتن» (خویی، موسوعه الامام خویی، ۱۴۳۰: ۱۳/۱۷)؛ یعنی این کراهت در صورتی است که از روی بی‌رغبتی نسبت به فضیلت قطعی نماز جماعت یا از روی حقیرشمردن آن یا به جهت سبک‌شمردن شأن آن نباشد؛ وگرنه هیچ اشکالی در عدم جواز آن با این عنوان نیست.

نکته سوم: آیا ممانعت از انجام مستحب یا سخن یا فعل، از مصادیق استخفاف به حکم خداوند به حساب می‌آید؟ در پاسخ باید گفت: در موارد بسیاری چنین است مثل دعوت و تشویق مردم به کم کردن فرزند و یا ترک ازدواج و یا تأخیر آن بدون رعایت ملاک‌های شرعی و یا تشویق به طلاق‌های بی‌مورد و یا مشغول کردن مردم به سرگرمی‌هایی که مانع نماز اول وقت و دیگر مستحبات شرعی است و یا دعوت به ترک چادر که حجاب برتر است و مانند اینها، خواه در سخن یا در عمل به‌گونه‌ای که انگیزه آن کم ارزش بودن حکم الهی در نظر این افراد باشد.

۳. حکم عقل

بدون تردید همان گونه که به حکم عقل، اطاعت از خداوند لازم و معصیت او قبیح و شخص عاصی مستحق عقوبت است، عقل آدمی، اقدام بر علیه اغراض خداوند، خواه غرض الزامی یا ترجیحی را قبیح و این اقدام را طغیان بر علیه مولا می‌داند به‌ویژه وقتی دیگران را تشویق و تحریک به مخالفت با خواسته‌های الهی نماید.

به راستی اگر در محفلی پیامبر اکرم ﷺ مردم را به احسان و خدمت به یکدیگر دعوت و ترغیب نموده و انواع ثواب‌ها را برای آن ذکر کند و در همان مجلس، شخصی به مردم بگوید: اموال خود را در این مسیر خرج نکنید و صرف امور رفاهی خود کنید، کار او مقابله با حضرت و عقلاً مبعوض نیست؟ و یا اگر قرآن مجید و پیامبر اکرم ﷺ مردم را به ازدواج و تشکیل خانواده و آثار و برکات آن، دعوت و از مفسد ترک آن برحذر دارد، ولی شخص یا اشخاصی، مردم را دعوت بر ضد آن نمایند و با



دلسوزی‌های جاهلانه و اینکه ازدواج سبب محدود شدن آزادی و مسئولیت می‌شود، مردم را تشویق به عدم ازدواج کرده و بلکه برای عدم ازدواج جایزه تعیین کند و یا برای کسانی که همسر خود را طلاق دهند امتیاز قائل شود، آیا این اقدام از نظر عقل قبیح و مقابله با پیامبر اکرم ﷺ نیست؟ امروزه یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای مبارزه و معارضة با یک حاکم یا قانون، تحریک و تشویق مردم به نافرمانی است و لذا می‌بینیم که دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی برای مقابله با آن، ترویج روابط آزاد زن و مرد و محافل مختلط و لباس‌های مبتذل و مانند آن‌ها را که چه بسا به حکم اولیه حرام هم نباشد، مورد نظر و تبلیغ قرار داده‌اند و تهاجم فرهنگی را آغاز کرده و متأسفانه تا حد زیادی در اثر غفلت ما و مسئولان بوده و به‌ویژه در مورد فضای مجازی، موفق هم بوده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد بعید نیست برخی از این اقدامات مشمول آیات مقابله با خدا و رسول ﷺ نیز باشد مانند آیه: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۶۳)؛ آیا نمی‌دانند هر که با خدا و رسول او منازعه کند، آتش جهنم برای اوست. یا آیه مبارکه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾ (المجادله: ۲۰)؛ آن‌ها که با خدا و رسول او به مخالفت و منازعه می‌پردازند از خوارترین هستند. «محاده» در لغت به معنی خشمگین کردن، دشمنی، مخالفت و منازعه آمده است (فیروزآبادی، القاموس المحيط، ۱۴۲۴: ۲۶۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۷: ۱۴۰/۳).

قبلاً اشاره کردیم که به همین جهت از نظر عقلا و عرف سلیم، هیچ قانون‌گذاری، اجازه تبلیغ و ترویج بر علیه قوانین خود را نمی‌دهد تا مخالفین او بتوانند با بهانه قراردادن آن به مخالفت با اهداف وی بپردازند.

گستره حرمت تبلیغ بر ضد احکام ترجیحی و محدوده آن

اقدام برخلاف احکام ترجیحی دارای مصادیق و انواعی است که هرکدام از آن‌ها می‌باید با توجه به ادله مذکور مورد بحث قرار گیرد. گاهی اقدام مذکور به غرض مقابله با حکم الهی است و گاهی به اغراض دیگر مثل دلسوزی والدین یا رؤساء و مانند آن‌ها و یا جهت سودجویی و منافع شخصی است نه مقابله با حکم الهی. در هر صورت گاهی عموم مردم مورد خطاب بوده و گاهی فرد یا افراد اندکی مورد خطاب هستند و در همه صورت‌ها، اقدام گاهی با سخن است و گاهی در عمل، یعنی کاری می‌کند که مردم را از مستحب روی‌گردان کند و این مرحله نیز مراتبی دارد از جمله قراردادن جایزه جهت ترک مستحب و یا احیاناً تهدید برای انجام آن، مثل آنکه بگوید هرکس ازدواج کند، او را از کارخانه اخراج

می‌کنم.

صورت اول: یعنی تبلیغ و اقدام به غرض مقابله با حکم الهی، حرمت آن واضح است و از مصادیق معانده و مبارزه با خداوند می‌باشد و فرقی ندارد که این سخن یا اقدام را در سطح عموم انجام دهد یا برای افراد خاص، با لفظ باشد یا در عمل.

صورت دوم: غرض او، مقابله نباشد، اما آن را به‌گونه‌ای مطرح کند که عرفاً مقابله با حکم الهی محسوب شود؛ این صورت نیز ملحق به همان خواهد بود؛ مثل آنکه صریحاً بگوید: هرچند اختلاط زن و مرد مکروه است اما شما توجه نکنید و انجام دهید، به‌ویژه اگر برای آن‌ها جایزه نیز معین کند. این کار علاوه بر عنوان مقابله با خدا و رسول او، مصداق عناوین صدّ از راه خدا، امر به منکر و استخفاف حکم الهی می‌باشد.

صورت سوم: آنکه مردم را به ترک مستحب دعوت کند اما نه به‌گونه‌ای که مقابله با حکم الهی تلقی شود و بدون آنکه غرض مقابله داشته باشد؛ مثل تشویق به عدم ازدواج تا استغناء کامل و مانند این‌ها که چه بسا با انگیزه خیرخواهانه نیز باشد؛ این‌گونه اقدامات اگر در سطح عموم باشد، صدّ عن سبیل‌الله و نهی از معروف و استخفاف حکم الهی می‌باشد. همین‌گونه است اگر مردم را چنان سرگرم کند که به مدت طولانی و مستمر از انجام مستحب بازدارد مانند ارائه فیلم‌های جذاب به‌صورت گسترده به‌هنگام اذان که عملاً سبب ترک نماز اول وقت مستحب گردد، این عمل صدّ عن سبیل‌الله و مصداق نهی از معروف و مشمول آیه لهوالحدیث و گمراه‌کردن مردم و سرگرم‌کردن آنان از راه خدا می‌باشد.

صورت چهارم: آنکه دعوت او بر ترک احکام مستحب، به‌صورت خصوصی و نه در سطح گسترده باشد؛ مثل آنکه رفیق خود را که می‌خواهد به مسجد و نماز اول وقت بپردازد به یک کار لهنوی مثل برخی فیلم‌ها دعوت کند، بدون آنکه غرض او مبارزه و مقابله با حکم الهی باشد و تنها برای یک هوس زودگذر و مانند آن، این کار را بکند. در این‌گونه موارد هرچند عنوان صدّ عن سبیل‌الله و نهی از معروف صادق است اما احتمال انصراف ادله از این موارد به‌ویژه با توجه به سیره متشرعه در این موارد جزئی باشد؛ هرچند احتیاط در ترک این دعوت است.

نتیجه

هرگونه سخن یا اقدامی که مردم را به ترک مستحب یا فعل مکروه دعوت و تشویق کند مشمول عناوینی مثل صدّ عن سبیل‌الله و امر به منکر و نهی از معروف و اضلال مردم و استخفاف حکم خداوند و تلاش برای عدم تحقق اهداف الهی بوده و حرام می‌باشد. البته بعد از بیان حرمت امر و



تشویق بر ضدّ واجبات و مستحبات و همچنین حرمت امر به مکروهات و محرمات، موارد تطبیق آن در مباحث کلی فقه نیز باید بررسی شود. مواردی مثل استحباب یا وجوب اطاعت والدین، اگر به ترک مستحب و یا انجام مکروه امر کنند به‌ویژه به‌صورت مستمر و بدون ملاک شرعی و یا شفقت و دلسوزی و یا مواردی که ترک مستحب یا فعل مکروه در ضمن عقد شرط شود، به‌ویژه به‌صورت مستمر و یا بدون ملاک عقلی و شرعی، مثل آنکه در ضمن عقدی شرط کنند تا طرف مقابل همسرش را طلاق دهد یا مثلاً صلوات نفرستد و...؛ آیا این‌گونه شروط نافذ است؟ یا داخل استثناء ادله شروط یعنی: الا شرطاً حرم حلالاً می‌باشد، بررسی این موارد و نظایر آن نیاز به مجال وسیع‌تر دارد و از ثمرات بحث خواهد بود.



منابع

۱. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۰۶ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۷ق.
۳. حرّ عاملی، شیخ محمد بن الحسن، وسائل الشیعه: قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۳۸ق.
۴. حسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، قم: چاپخانه طووس بهشت، ۱۴۲۱ق.
۵. خویی، السید ابوالقاسم، موسوعة الامام خویی، تقریرات مباحث، مؤسسه خویی الاسلامیه، بی تا.
۶. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۸. سید رضی، محمد بن ابی احمد، نهج البلاغه، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۹. طباطبایی، سید محمدکاظم، العروة الوثقی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
۱۰. طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۲۱ق.
۱۱. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۳ش.
۱۲. عدة من العلماء، المعجم الوسیط، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۱۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت: دار احیاء العربی، ۱۴۲۴ق.
۱۴. قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: کتاب فروشی علامه، بی تا.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ش.
۱۶. مجلسی اول، محمدتقی بن مقصودعلی، روضة المتقین، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانور، ۱۴۰۶ق.
۱۷. مجلسی، محمدباقر بن تقی، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، بی تا.
۱۸. مشهدی، شیخ محمد بن محمدرضا قمی، کنز الدقائق، تهران: مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۱ق.
۱۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ش.
۲۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.